

چنان شدت مند و آمیخته با فاجعه‌هایی چنین بزرگ را حمل کند و زیر بار سنگینی این محتوا فرو نیفتد، یا چنان که پیش‌تر گفتیم به مرثیه‌گوی شکست تبدیل نشود. به همین دلیل گفتن این جمله که بعد از آشوبتس شعرگفتن توحش است برای کسی که فاجعه را لمس کرده باشد می‌تواند حرف موجهی باشد. گویی برای بیان زندگی کسی که چشم در چشم فاجعه ایستاده است. فرم بیانی هنرزیادی تفننی و زیادی تجملاتی و از فاصله است. اما اگر فرم‌های مرسوم هنر موجود نمی‌تواند از عهده برآید، به این معناست که هیچ راهی برای بیان عاطفه‌های درهم‌تنیده هنگام مقاومت علیه فجایع اشغال نیست؟ آیا نمی‌شود هنر بزرگی را تصور کرد که این راه را باز کند؟

- **استقرار امر مقدس:** نظریه پردازان سنت‌گرای هنر معتقد بودند که هر فرمی تاب ضبط محتوای قدسی را ندارد، به همین

می‌کنند ظرفیت بشری محدودی دارند. نمی‌توان این میل به برون‌ریزی درون را نادیده گرفت و همه چیز را در انتظار پیروزی معلق گذاشت. آیا کاری از هنر برای پرکردن این حفره، برای برطرف کردن این گرفتگی، برمی‌آید؟ آیا هنر می‌تواند این عاطفه‌های درهم‌تنیده تحت فشار را تخلیه کند و آنچه را در درون انباشته شده به نحوی به عرصه بیاورد؟ مگر یکی از نقش‌های هنر این نیست؟<sup>۱۳</sup> برای پاسخ دادن به این سؤال باید توجه کرد که اگرچه هم مبارزه واقعی است و هم رنج، هم امید و هم ناامیدی، هم مرگ و هم زندگی، اما جمع کردن این‌ها با آن شدتی که مثلاً در حین مقاومتی از جنس مقاومت غزه پس از طوفان الاقصی رخ می‌دهد، در فرم‌های بیانی متعارف هنر، اگر نگوییم مطلقاً ناممکن، دست‌کم بسیار نادر است. به این دلیل که فرم مرسوم از هنر در دسترس نیست که بتواند محتوایی

